

آتش بس در جنگ ۱۲ روزه : تناقضات، توازن قوا و چشم انداز آینده



در بحبوحه‌ی جولان جنگنده‌های اسرائیلی و حملات بی‌وقفه به مراکز سیاسی و نظامی رژیم اسلامی، و در حالی که نتانیاها و نیروهای نیابتی غرب، «ملت ایران» را به تسریع سقوط رژیم فرا می‌خواندند، نیمه‌شب گذشته به‌طور غیرمنتظره اعلام شد که آتش بس میان ایران و اسرائیل طی شش ساعت آینده به اجرا درخواهد آمد. این خبر از سوی دونالد ترامپ، در بعد از بمباران تاسیسات هسته‌ای ایران بدستور او، اعلام شد، در حالی که در همان زمان ضربات متقابل نظامی ایران و اسرائیل همچنان در جریان بود.

پرسش اصلی اینجاست: چه تناقضات و فاکتورهایی چنین آتش بسی را در میانه‌ی شعله‌های جنگ ناگزیر ساخت؟ چشم انداز آینده چه خواهد بود؟

به روشنی می‌توان گفت که این آتش بس محصول تغییر اهداف طرف‌های متخاصم نبود، بلکه حاصل انباشت تناقضات درونی و بازدارنده‌ی بلوک‌های امپریالیستی و محدودیت‌های ساختاری آن‌ها بود.

محدودیت‌های استراتژیک اسرائیل و آمریکا

هدف اولیه‌ی اسرائیل از آغاز جنگ، وارد آوردن ضربه‌ای کاری به توان موشکی و هسته‌ای ایران، تضعیف فرماندهی نظامی، و کشاندن رژیم اسلامی به آستانه‌ی فروپاشی حکومتی بود. اما محاسبات نادرست تل‌آویو — به‌ویژه اتکای بیش از حد به نارضایتی‌های عمومی و نفوذ نیروهای نیابتی غرب در داخل ایران — نقش مهمی در پذیرش طرح آتش بس پیشنهادی قطر-ترامپ ایفا کرد.

پاسخ سریع و گسترده‌ی نظامی ایران، همراه با تهدید به موشک‌باران شهرهای بزرگ اسرائیل و استقرار نیروهای مسلح در مراکز حساس، و همچنین برقراری حکومت نظامی اعلام‌نشده در شهرهای ایران، نشان داد که رژیم اسلامی و دسته‌های اوباش مسلح آن همچنان توان سرکوب ارتجاعی خود را حفظ کرده‌اند.

تداوم جنگ در چنین شرایطی می‌توانست به تلفات گسترده، بی‌ثباتی سیاسی و رشد جنبش ضدجنگ در اسرائیل منجر شود — هزینه‌ای که حتی دولت راست‌گرای فاشیستی نتانیاها حاضر به پرداخت آن نبود. با این وجود، بخش عمده‌ای از کابینه‌ی جنگی اسرائیل همچنان بر تداوم حملات برای پیشبرد پروژه‌ی «تغییر رژیم از بالا» اصرار می‌ورزد.

از منظر استراتژیک، آمریکا و متحدان غربی نیز خواهان تضعیف توان هسته‌ای و نظامی جمهوری اسلامی و کاهش توان نیروهای نیابتی آن در منطقه هستند. اینان اما خواستار برچیده شدن رژیم اسلامی نیستند. ویژگی‌های سرکوبگرانه، شبه‌فاشیستی و ارتجاعی رژیم اسلامی — به‌ویژه در سرکوب جنبش‌های اعتراضی و کارگری، و تشدید فضای میلیتاریستی هم در سطح داخلی و هم در سطح منطقه خاور میانه، منشاء رقابت‌های تسلیحاتی و سودهای هنگفت ناشی از آن و همچنین تامین سلطه خشن سرمایه بوده و از زاویه مورد حمایت دولت‌های غربی بوده است. این امر، یعنی تشدید فضای امنیتی و تداوم بی‌وقفه سرکوب در ایرانی حتی در شرایط جنگ با اسرائیل نیز، از دید سیاست‌گذاران غربی پنهان نماند. ترامپ

آشکارا اعلام کرد که تلاش برای تغییر رژیم در ایران خطر «هرج و مرج» و ایجاد خلأ قدرت را به همراه خواهد داشت — وضعیتی که نه تنها ثبات منطقه، بلکه منافع سرمایه‌داری جهانی را تهدید می‌کند.

محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی آمریکا و بلوک غرب

عامل کلیدی دیگر در پذیرش آتش‌بس، ناتوانی اقتصادی-سیاسی آمریکا و متحدانش در مدیریت تبعات بسته‌شدن احتمالی تنگه‌ی هرمز بود. ایالات متحده، که هم‌زمان درگیر جنگ نیابتی در اوکراین است و زیر فشار رقابت راهبردی با چین قرار دارد، به‌خوبی آگاه است که ورود به یک جنگ منطقه‌ای تمام‌عیار علیه ایران، می‌تواند بازار جهانی نفت و انرژی را دچار بحران کند و اقتصاد جهانی را به رکودی تازه و گسترده بکشانند

تهدید صریح جمهوری اسلامی به بستن تنگه‌ی هرمز یک تهدید واقعی و موثر بود که بر تصمیمات کاخ سفید و متحدان اروپایی آن سنگینی کرد. در این میان، دولت‌های اروپایی — به‌ویژه آلمان و فرانسه — با وجود حمایت دیپلماتیک از اسرائیل، به‌طور فعال به نفع پایان سریع جنگ میانجیگری کردند، چرا که تبعات اقتصادی جنگ برای اتحادیه اروپا می‌توانست به مراتب شدیدتر از آنچه آمریکا مایل به تحمل آن است، باشد.

شکست پروژه‌ی تغییر رژیم و تناقضات آتی

جنگ ۱۲ روزه نشان داد که پروژه‌ی تغییر رژیم از بالا — با تکیه بر فشار خارجی، نارضایتی‌های داخلی و شبکه‌های نیابتی — در شرایط کنونی ایران شکست خورده است. رژیم اسلامی، با تمام ارتجاع و پوسیدگی‌اش، همچنان بر اهرم‌های کلیدی قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی مسلط است.

از سوی دیگر، این جنگ نشان داد که جمهوری اسلامی نیز در وضعیت استراتژیک شکننده‌ای قرار دارد: هرگونه تشدید ماجراجویی‌های نظامی آن در منطقه، می‌تواند بار دیگر زمینه‌ساز مداخلات و بحران‌های تازه شود. رژیم اسلامی بر بحران ساختاری سرمایه‌داری ایران سرپوش گذاشته، اما بحران همچنان در بطن جامعه می‌جوشد.

چشم‌انداز آینده: صلح ناپایدار، بی‌ثباتی مدیریت‌شده

آتش‌بس کنونی، بیش از آنکه صلحی پایدار باشد، توازن موقتی از تناقضات است. دولت‌های امپریالیستی غرب، از جمله آمریکا و اروپا، نه خواهان جنگ تمام‌عیار هستند، نه در پی یک رژیم دموکراتیک در ایران. آن‌ها به توازن شکننده‌ای میان حفظ کنترل ارتجاعی رژیم اسلامی و مهار توان موشکی و هسته‌ای آن دل بسته‌اند. رژیم اسلامی نیز، با بهره‌برداری از فضای جنگی و سرکوب جنبش‌های اجتماعی، می‌کوشد بار دیگر بقای خود را تضمین کند.

اما درون این توازن موقت، مجموعه‌ای از تناقضات فعال باقی مانده است. روند واگرایی بلوک‌های امپریالیستی، تشدید بحران‌های منطقه‌ای، بن‌بست سیاسی در اسرائیل و چرخش توازن قوای منطقه‌ای به نفع دولت نتانیا‌هو، و امکان تکرار حملات مقطعی به ایران بر بستر بحران سیاسی و نارضایتی‌های فزاینده در ایران، می‌توانند در هر لحظه این صلح ناپایدار را در هم بشکنند. آنچه در پیش است، نه صلح، بلکه دوره‌ای از بی‌ثباتی مدیریت‌شده است؛ دوره‌ای که همچنان در سایه‌ی بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای رقم خواهد خورد.

تجربه جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل این جنگ بار دیگر نشان داد که نگ‌های امپریالیستی رامحلی برای بحران‌های سرمایه‌داری نبوده بلکه خود محصول ژرفش این بحران هستند. این جنگ ارتجاعی نشان داد که طبقات حاکم در تهران و تل‌آویو بیش از آنکه نگران جان شهروندان باشند، به حفظ قدرت و منافع اقتصادی خود می‌اندیشند. تنها با سازماندهی فراملی و مبتنی بر همبستگی طبقاتی می‌توان مانع از تبدیل زندگی کارگران به مهره‌ای در بازی ژئوپلیتیک قدرت‌ها شد.

بسوی تشکیل کانونهای جنبش ضد جنگ و ضد سرمایه‌داری

علیه دولت‌های خودی درگیر در دوسوی جنگ ارتجاعی

زنده باد جنبش بین‌المللی طبقه کارگر

۴ تیر ۱۴۰۴ - ۲۵ ژوئن ۲۰۲۵

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست